

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال دهم / دوره جدید / شماره ۴۰ / تابستان ۱۳۹۴
صص ۶۷-۸۳

حکمت در هندسه معرفت ادیان ابراهیمی

• حسین حیدری

دانشیار گروه ادیان دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

heydari@kashanu.ac.ir

• حسن پاشایی

دانشجوی دکتری عرفان و تصوف دانشگاه ادیان و مذاهب قم

h_pashayi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۹

چکیده

تاریخ را می‌توان تکاپوی بشر برای رسیدن به حکمت دانست. حکمت حلقه اتصال آموزه‌های همه ادیان است؛ زیرا همگی به درستی یا به خطا، در پی کشف واقعیات، سازگاری و استفاده از آنها در جهت سعادت دیرپای بوده‌اند. از سوی دیگر، مفهوم حکمت که هر دو بُعد نظری و عملی مذکور را دربر می‌گیرد، شامل معارف آسمانی و زمینی است و چونان پلی، معارف آسمانی و زمینی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این جستار، عمدتاً با استناد به متون مقدس قرآن و عهدین، جایگاه و اهمیت حکمت را در عهدین و قرآن نشان می‌دهد. در این مقاله همچنین به بیان مرزهای (اشتراک و افتراق) حکمت با عرفان، فلسفه، علم و شریعت از جهات موضوع، غایت و روش پرداخته شده است. مقدمات، مقدمات و لوازم نیل به حکمت، به ویژه نقش خوف، محبت، تزکیه و اخلاص نیز مورد بحث قرار گرفته است. پیش‌نیازی تقوا و خوف، تزکیه و عشق و نیز دیگر اشتراکات بسیار در سه سنت یهودی، مسیحی و اسلامی در همه موارد مذکور، از یافته‌های این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: حکمت، قرآن، کتاب مقدس، سلیمان، عرفان، فلسفه.



و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص؛ زیرا حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد. من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ترس خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم. مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. به من پادشاهان سلطنت می‌کنند، و داوران به عدالت فتوا می‌دهند. به من سروران حکمرانی می‌نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان... دولت و جلال با من است، توانگری جاودانی و عدالت... در طریق عدالت می‌خرامم، در میان راههای انصاف، مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه‌های ایشان را مملو سازم»^۹.

با توجه به این وصف از حکمت و نیز معانی و مفاهیم گوناگون حکمت در قرآن و عهدین که در مقدمه ذکر شد، حکمت را می‌توان در دو بعد نظری و عملی دسته‌بندی کرد: جنبه نظری حکمت، همان معرفت ذهنی و قدرت فهم و تدبیر است که آگاهی و شناخت فرد را شامل می‌شود، ولی حکمت عملی، براساس همان حکمت نظری، در اخلاق و احوال فرد نمایان می‌شود. البته در برخی موارد این دو، هم‌پوشانی دارند. دانش فراگیر درباره امور و مخلوقات الهی که از ویژگیهای فرد حکیم بوده، یکی از جنبه‌های نظری حکمت است. انسان حکیم درباره حیوانات، پرندگان، حشرات و همه اسباب و امور، دانشی دارد که از سوی خداوند به او عطا شده است. همچنین علومی چون تعبیر خواب، طالع بینی و کشف اسرار و مواردی از این قبیل نیز در دایره حکمت نظری قرار می‌گیرند. البته مهارت در این امور، نوعی توانایی و استعداد و حکمت عملی نیز می‌تواند باشد، ولی دانش خاص این تواناییها از جمله حکمت نظری است.

مورد دیگری که شامل حکمت نظری است، سخنان

و امثال حکیمانهای است که در متون دین و حکمت گفته شده‌اند. این سخنان که غالباً بازگو کننده اخلاق و معرفت دینی است، با اشکال غیردینی و روایاتی ملموس از امور روزمره بشری ذکر شده‌اند که صورت و صبغه‌ای عقلانی، ولی مبنایی الهی دارند. همچنین معرفت خداوندی و شریعت او که مقوله‌ای صرفاً دینی است، از جنبه‌های مهم حکمت نظری است. مهارتها و هنرهای خاصی چون ریسندگی، نجاری و طلاکاری، گرچه ما بیشتر بُعد ظاهری و عملی آن را می‌بینیم، بیشتر برخاسته از دانشی است که به صورت نظری در ذهن استاد کار نگاشته شده است. البته به طور قطع نوعی هم‌پوشی و تداخل در این موارد وجود دارد.

با این همه، اهمیت حکمت بیشتر به دلیل جنبه نظری آن نیست؛ زیرا اولاً؛ حکمت در کتاب مقدس و قرآن، بیشتر یک نوع صفت برای کسانی چون پیامبران، رهبران، داوران و پادشاهان ذکر شده است که این ویژگی بیشتر در ظاهر و رفتار و عملکرد آنها قابل شناخت است. ثانیاً؛ مسئله بینش، اخلاق و تدبیر که از ابعاد حکمت یاد شده است، بیشتر در عمل و رفتار فرد دیده می‌شود و حالاتی چون تقوا و پاکی که از نشانه‌های اصلی حکمت است، در بُعد عملی حکمت مطرح است. ثالثاً؛ از مهم‌ترین و عمده‌ترین معانی در متون دین و حکمت، ترس از خدا و فهم و اجرای کلام و شریعت خداوندی است، و نخستین قدم در کسب حکمت، ترس از خدا است، و تقوا و دین‌داری بیشتر در عمل معنی می‌یابند.

افزون بر موارد مذکور، فرد حکیم بیشتر به وسیله انصاف و عدالت، راستی و صداقت در گفتار و کردار، خردورزی در بیان و عمل، و مواردی از این قبیل شناخته می‌شود و اینها همگی صورت عملی حکمت است. بنابراین اگرچه حکمت به معنای علوم خاص و یا دانش فراگیر درباره کائنات و تعالیم اخلاقی و سخنان خردمندانه به کار رفته، و نیز شناخت خدا و کلام او نیز موجب حکمت و افزایش آن ذکر شده





است، ولی این معارف نمی‌توانند معنای کامل حکمت باشند، بلکه اینها مقدمه و مبنای حکمت عملی هستند و آن دو مکمل یکدیگرند.

ثمره و غایت حکمت

سفاهت نقطه مقابل حکمت توحیدی است؛ «سَفَه» و «سفاهت» به معنای اختلال است و سفیه کسی است که عقل او مختل باشد و بر اثر ضعف رأی و سستی معرفت، نفع و ضرر خود را نشناسد و چون تفسیر نفع و ضرر در مکاتب مختلف، متفاوت است، تفسیر سفاهت و رشد نیز به تبع آن مختلف خواهد بود. از دیدگاه توحید ناب، دنیاگرایان رَمیده از آیین توحید، سفیه‌اند: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»^{۱۰}، در حقیقت کانون حکمت در ادیان سامی، توحید و لوازم آن (به ویژه تقوا و اخلاص) می‌باشد.

اندکی از سفاهت، تمام حکمت را از بین می‌برد؛ «مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگین‌تر است»^{۱۱}. حکمت در تضاد با سفاهت، یکی، باعث هدایت و نجات و دیگری، باعث گمراهی و هلاکت است. نقش حکمت در هدایت و نجات، به وضوح در ثمرات حکمت و سفاهت، به تصویر کشیده شده است، این دو، تمامی انسانها را به سوی خود می‌خوانند: یکی، برای هدایت و نجات و دیگری، برای گمراهی و نابودی. تنها یک انتخاب بین این دو، سرنوشت فرد را به سوی نور و تاریکی تعیین می‌کند.^{۱۲} لقمان که شرافت خویش را از حکمت دارد، چنین سفارش می‌کند: «دانش و حکمت پیاموز تا شرافت یابی؛ زیرا حکمت، آدمی را به دین راهنمایی می‌کند و برده را بر آزاد شرافت می‌دهد و نیازمند را بر توانگر رفعت می‌بخشد و کوچک را بر بزرگ مقدم می‌دارد و تهیدست را در

جایگاههای پادشاهان می‌نشانند و بر شرافت شریف و سیادت سیّد و عظمت غنی، می‌افزاید»^{۱۴}.

حکمت، الهه خردمند و خیر کثیری است که انسان را از گمراهی، گرفتاری و خسران، دور نگه می‌دارد و تحصیل آن باعث سعادت و نجات می‌گردد. در مقابل، سفاهت باعث ضلالت، هلاکت و نابودی است. حکمت که با ارزش‌ترین چیزها و برتر از هر گنجی می‌باشد، مایه زندگانی خوب و طولانی، ثروت و احترام، خوشی و سلامت، عزت و امنیت، آرامش و مصونیت از بلا و گرفتاری و در نهایت حیات و سعادت است. در مقابل سفاهت، ذلت و خواری، بلا و مصیبت، فقر و زوال، و سرانجام بدبختی و مرگ را به دنبال دارد.^{۱۵}

«برتری حکمت بر حماقت، همانند برتری نور بر ظلمت است»^{۱۶}. گرچه حکمت، نور حیات و معنی بخش زندگی انسان و شیوه‌ای برای حیات اجتماعی و تعامل با جهان هستی است، ولی در حقیقت تمامی اینها مقدمه‌ای برای بیداری، تغییر و تکامل و یافتن شیوه سعادت‌مندانه زندگی است. کمال، غایت حکمت است: «حکمت عبارت است از خروج نفس از نقص و قوه به سوی کمال لایق او در جانب علم و عمل»^{۱۷}. نیز گفته‌اند: «حکمت عبارت است از تحول انسان از یک موجود مادی به جهان عقلانی که با سراسر هستی مشابهت و مطابقت دارد»^{۱۸}. این عبارت، از معروف‌ترین تعاریف شناخته شده در باب حکمت است که اکثر حکما آن را پذیرفته‌اند. البته هستی و نظم آن جز حق تعالی نیست، از این رو کمال انسان مستلزم مطابقت و طاعت الهی است؛ «حکمت تشبه به خداوند به حسب طاقت بشری است...»^{۱۹}. در *المفردات*، حکمت «اصابه الحق بالعلم والعقل»^{۲۰} معنی

۱۴. اعلام‌الدین، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

۱۵. امثال، ۹ و ۸.

۱۶. جامعه، ۲: ۱۳.

۱۷. شرح المصطلحات الفلسفیه، ص ۱۱۷.

۱۸. فرهنگ فلسفه و اعلام وابسته، ج ۳، ص ۱۷۰.

۱۹. رسائل اخوان الصفاء، ج ۳، ص ۳۸۲.

۲۰. المفردات، ذیل واژه «حکمت».

۱۰. بقره، ۱۳۰.

۱۱. تسنیم، ج ۲، صص ۲۷۶ و ۲۷۷.

۱۲. جامعه، ۱۰: ۱.

۱۳. نک: امثال، ۹ و ۸.

شده است.

و مفسد و منافع و مضار می‌شود».^{۲۴}

غایت مذکور، همان خیر کثیری است که اکثر مفسران قرآن کریم به آن اشاره داشته‌اند. در قاموس یهود نیز حکمت حقیقی را عبارت از آن دانسته‌اند که «خدای تعالی را در عقل و زندگی خود، به اعلی درجه کمال توصیف نمایی»؛^{۲۱} یعنی حکمت در نظر و عمل، تشبیه به مطلق است، یکی «مطابقت با جهان عقلانی» و دیگری «تشبیه به خدا» و هردو به یک امر اشاره دارند و آن قانون مطلق و حاکمی به نام «حق» است.

رابطه علم و فلسفه با حکمت

از دیرباز رشد و تحول علوم باهم بوده است: «گرایش علوم بر این است که باهم پیش روند و باهم بایستند. باید به یاد داشت در هر زمان، علوم متأثر از عاملهای کلی خارجی، مثلاً اوضاع و احوال فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی، همان زمان است».^{۲۲} حکمت و فلسفه واژگان معرفتی هستند که موضوعات گوناگونی را دربر گرفته و هم‌پوشانی زیادی باهم دارند و این امر در واژه شناسی فلسفه به وضوح روشن می‌گردد.

رابطه حکمت با علوم در نخستین بخشهای عهد عتیق، که حکمت به معنای علم و فن به کار رفته، به وضوح قابل مشاهده است.^{۲۳} در قرآن نیز در سوره‌های اسراء و لقمان حکمت در مفهوم علم و فهم نیز به کار رفته است. در فرهنگ اسلامی، حکمت «علم به جمیع حکم و مصالح» تعبیر شده و درباره حکمت لقمان چنین بیان شده است: «لقمان عالم بود به خواص تمام اشیاء از جمادات و نباتات و حیوانات و منافع و مضار هر یک را می‌دانست و همچنین به آثار جمیع افعال حسنه و سیئه و آثار اخلاق حمیده و مضار اخلاق رذیله. الف و لام الحکمه جنس است، شامل جمیع حکم و مصالح

انتخاب کرده و طی طریق می‌کند.

علم و دانش حتی در بُعد نظری و عقلی، نمی‌تواند کمال باشد؛ زیرا علم از جمله فضایی است که نفس و عقل هردو طالب آن هستند.^{۲۵} از این رو «حکمه‌ای» لازم است، تا این علم را در مسیر راستین خود نگه داشته و از آفتهای نفس مصون دارد. راسل معتقد است: «با هر افزایش در دانش و فن، حکمت ضروری‌تر می‌شود؛ زیرا هر افزایش از این قبیل، توانایی ما را برای کارهای بد افزایش می‌دهد».^{۲۶} البته او حکمت را بیشتر در تناسب عمل و آزادی از اغراض و تعصبات می‌داند.^{۲۷}

یونانیان باستان در بیان فضایل چهارگانه، حکمت را به صورت فضیلتی مستقل و متفاوت از معرفت ذکر کرده‌اند. فیلسوفان قدیم هم که شناخت و تعلیم خود را حکمت نامیده‌اند، آن را معرفت واقعی و متضمن شناخت موجودات و یا نوعی الهام و وحی تلقی می‌کردند، و حکمت خویش را مقدس و محترم می‌شمردند.^{۲۸} در عالم اسلام، حکمت «افضل علم به افضل معلوم»^{۲۹} وصف شده است.

از نظر ویل دورانت، فلسفه یکی از عناصر تمدن و

۲۴. اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۰.

۲۵. ترجمه مفاتیح الغیب، ص ۱۵۱.

۲۶. عرفان و منطق، ص ۲۱۰.

۲۷. همان، صص ۲۰۵-۲۰۹.

۲۸. دایرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۴۳۲.

۲۹. شرح المصطلحات الفلسفیه، ص ۱۱۷.

۲۱. واژه‌های فرهنگ یهود، ص ۳۲۶.

۲۲. تاریخ و فلسفه علم، ص ۱۸.

۲۳. خروج، ۲۸: ۳؛ ۳۱: ۳؛ ۳۵: ۳۱-۳۶؛ ۱-۲: اول پادشاهان،

۴: ۳۰-۳۳؛ ۷: ۱۴؛ زکریا، ۹: ۲.





کوششی برای به دست آوردن جهان بینی بوده است: «فلسفه تجسسی است دلیرانه، ولی بی نتیجه درباره علل نخستین و معنی نهایی موجودات؛ تأملی است درباره حقیقت و جمال و فضیلت و عدالت و انسان کامل و دولت بی منقصدت».^{۳۰} اما حکیم تمام آن نظام را می بیند و هماهنگ و مطابق با آن نظام واحد عمل می کند، و از این رو خطا و لغزش در اندیشه و عمل او دیده نمی شود.

حکمت «اکتساب ملکه کامل افعال فاضل» است. در حقیقت ماهیت اصلی حکمت «علم تام و عمل تام»^{۳۱} است. دکارت می گوید: «مقصود از حکمت، صرفاً کسب قدرت و دستیابی به امکان پیش بینی نیست، بلکه مقصود شناخت کامل تمام آن چیزی است که می توان شناخت، برای گذران زندگی و حفظ سلامت و اختراع صناعات». همچنین خواجه عبدالله انصاری در تفسیر ارزشمند خود چنین می نویسد: «اما حقیقت حکمت شناختن کاری است سزای آن و بنهادن چیزی است بر جای آن چیز و شناختن هرکس در قالب آن کس».^{۳۲}

بنابراین، گرچه حکمت در ادیان با مفهوم فلسفه و علم هم پوشانی دارد و گاه مترادف تلقی شده اند، اما رویکرد ارزشی، الهی و نیز بُعد عملی حکمت که مبتنی بر حق و شریعت است، آن را از فلسفه و علم متمایز می کند؛ حکمت بصیرتی است که از معرفت الله و عمل مبتنی بر حق حاصل می شود، ولی فلسفه صرفاً به تبیین عقلانی وجود می پردازد و علم هستی را از راه تجربه می شناسد؛ غایت حکمت، کمال و رسیدن به حق است، ولی فلسفه به شناخت و توصیف صرف می پردازد و علوم تجربی شناخت را برای تصرف و آسایش کسب می کند؛ همچنین رسالت حکمت، روشنگری و اصلاح است، از این رو حکیم در زندگی فردی و اجتماعی، رویکردی فعال و ارزشی را دنبال می کند، ولی دانشمند

و فیلسوف ضرورتی نمی بیند، تا در امور به ویژه معنوی فرد و جامعه، دخالت کند.

حکمت و عرفان

انواع علوم و معارف در موضوع کلی شناخت یعنی وجود مشترکند، اما در شیوه و غایت باهم تفاوت دارند. عارف همانند حکیم در مدار حق در حرکت است و جز حق چیزی نمی بیند و در جهت چیزی جز حق نمی پوید. البته باید توجه داشت که علم و فلسفه و عرفان همگی در حکمت حضور دارند، ولی کلیت حکمت چیزی بیش از همه آنها است، با وجود این، در مقایسه، عرفان نزدیک ترین مفهوم به حکمت است. از جمله دلایل تقارب یا یکسانی حکمت و عرفان، نظر محققانه ابوریحان بیرونی، پیشگام دین شناسی تطبیقی در عالم اسلام، شایسته ژرف اندیشی است. وی اصطلاحات تصوف و صوفی را، که به اهل عرفان اطلاق شده است، از ریشه صوف عربی و به معنی پشمینه پوشی ندانسته و آن را معرب «سوفیا Sophia» (حکمت) خوانده است. وی می نویسد: «حکما کسانی بوده اند که «علت نخستین» را تنها «وجود حقیقی» دانسته اند و نخستین آنها حکمای سبعة یا «اساطین» نام داشتند، که باورهای یونانی را، که نخست همانند هندوان بود، از غلبه طبیعت و قوای آن پیراستند و به توحید آراستند، و چنین معنایی بود که معتقدان آن را در اسلام به نام «سوفی» مشهور کرد».^{۳۳} عارف نیز همچون حکیم شعار توحید بر لب دارد و معتقد است: «ابتدای تصوف معرفت است و انتهایش توحید»^{۳۴} و آنها کسانی هستند که «خدای را بر همه چیز بگزینند و خدای ایشان را بر همه بگزینند».^{۳۵}

ارزش و اهمیت حکمت و هر شناخت دیگر، وابسته به موضوع آن است و موضوع هر علمی، عبارت از ذاتی است که آن علم به شناخت عوارض آن می پردازد و

۳۰. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۹۲.

۳۱. شرح المصطلحات الفلسفیه، ص ۱۱۷.

۳۲. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۷۵۶.

۳۳. تحقیق ماللهد، ج ۱، ص ۲۱.

۳۴. تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۷۳.

۳۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۳.



است: «حکمت یعنی حق بر تو حاکم باشد نه نفس، و حق بر تو فرمان براند نه زواجر شیطان، و گفته شده است که حکمت صواب الامور است، و نیز پیروی از خدای تعالی حکمت است و مخالفت با او، سفاهت. و گفته شده است که حکمت شهود حق و سفاهت [حماقت] شهود غیر است».^{۴۲}

تعاریفی که ذکر شد، به طور یکسان بر معنای حکمت و عرفان اشاره دارند؛ در اصل، حکمت و عرفان عبارت است از: «وجدان وجود یا حق». وجدان به معنای «پیدا کردن»، «رسیدن» و «دست یافتن» است.^{۴۳} این تعریف، کامل ترین معنای حکمت و عرفان است؛ زیرا سخن از یک تجربه و رابطه وجودی است که آدمی در آن با تمامی ابزار شناخت و وجود خود، مطلق وجود را ادراک می کند. البته مقدمات حکمت (تزکیه، تقوی و محبت و اخلاص) در چنین وجدان و دریافتی مفروض و مسلم است و صاحب چنین حکمتی، دارای بصیرتی نظری و عملی درباره نظام کیهانی و انسانی است که تابع علم و اراده خداوند است. از این رو، حکمت و عرفان عبارت است از: «وجدان حقیقت وجود و هماهنگی با آن» که این همان رسیدن به مقام توحید است.

حکمت، شهود یا تجربه وجودی

یکسانی حکمت در تمامی فرهنگها و تمدنهای عمده جهان، نشان از آن دارد که حکمت برگرفته از «کهن الگوی ازلی حکمت» است که در ناخودآگاه جمعی انسان، نقش بسته و به صورت الهه حکمت و دانایی، آدمی را به سوی خویش فرامی خواند و ستایش و تحسین انسان را برمی انگیزد؛ ویل دورانت عقیده دارد که «ما همواره در خود ندای مبهمی می شنویم که ما را به سوی این نخستین عشق به حکمت می خواند».^{۴۵}

از این رو، نخستین گام، طلب است و طالب حقیقی،

از این رو، مطالب و مباحث هر علم، پیرامون موضوع آن علم، بررسی و نفی و اثبات می شود.^{۳۶} موضوع اصلی حکمت در واقع حق تعالی است؛ زیرا حکمت با توجه به آیات و روایات؛ یعنی شناخت حقایق هستی و عمل مبتنی بر حق که مقصد و غایتی جز حق تعالی نمی تواند داشته باشد، وجود حق تمامی موجودات را دربر گرفته و «بیرون از آنها نیست، گرچه در درون آنها نیز قرار ندارد»^{۳۷} و «به هر طرف که بنگری صورت خداوند را می بینی».^{۳۸} از این رو حق تعالی، وجود حقیقی است و موجودات اعتباری و قائم به حق تعالی هستند. بنابراین موضوع حکمت، همانند عرفان، «حق» می باشد و حق چیزی است که علم و فلسفه را به تنهایی یارای دیدن آن نیست، اما حکیم و عارف همه چیز را با حق می بیند. به این دلیل، ابن عربی حکمت را برترین امور (اشرف الاشیاء) دانسته است؛^{۳۹} زیرا برترین امر (حق یا وجود مطلق) را موضوع خود قرار داده است.

همچنین در قرآن آمده است: «به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دلهايشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟».^{۴۰} نیز در کتاب مقدس بیان شده است: «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آبهایی که دریا را می پوشانند»^{۴۱} و «تماشای طبیعت، باید انسان را به تشخیص هستی و قدرت آفریننده سوق دهد».^{۴۲} از این رو، حکیم و عارف حقیقی، در شیوه ای یکسان، تمامی علم و دانش، عرفان و فلسفه، منطق و الهیات و تقوی و اخلاق همه را در مدار حق، و صرفاً ابزاری برای رسیدن به حق می داند. در لطایف الاشارات آمده

۳۶. فرهنگ فلسفه و اعلام وابسته، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳۷. نهج البلاغه، ص ۳۶۴.

۳۸. بقره، ۱۱۵.

۳۹. تفسیر ابن عربی، ج ۱، صص ۸۹ و ۹۰.

۴۰. فصلت، ۵۳.

۴۱. اشعیا، ۱۱: ۹.

۴۲. حکمت سلیمان، ۱۳: ۹-۱.

۴۳. لطایف الاشارات، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴۴. قاموس قرآن، ج ۸، ص ۱۸۲.

۴۵. تاریخ فلسفه، ص ۱.



مطلوب را در دل دارد و ناگزیر از اعراض از غیر و توجه کامل به مطلوب است. دل: لب و مغز آدمی است و تمام وجود انسان بسته به آن است و از آنجا که حقیقت مطلوب حکیم نیز یک امر وجودی است، بنابراین رابطه‌ای وجودی بین این طالب و مطلوب برقرار است. حکیم نیز که عارف به حق و طالب آن است، دل را که جایگاه حکمت است، تزکیه و پاک می‌گرداند، لباس تقوی به تن می‌کند، تا مانع ورود اغیار باشد، و خرابات دل را با محبت، که عامل توجه دائمی به حق است، عطرآگین می‌کند، و روح حکمت را به خانه دل خود دعوت می‌کند، و دل را جز به حکمت شایسته نمی‌داند.

«همانا در حکمت روحی خردمند و قدوس است واحد و کثیر و لطیف، جنبنده و نافذ و نیالوده. روشن و آرام و خیر دوست و سبک بال، خواستنی و احسانگر و آدمی دوست. استوار و مطمئن و بی‌دغدغه، قادر بر هر کار و مراقب بر همه چیز. نافذ بر جمله روحها، روحهای خردمند، روحهای پاک، لطیف‌ترین روحها؛ زیرا جنبندگی حکمت فزون از هر جنبشی است، به سبب پاکی خویش از همه چیز درمی‌گذرد و در همه چیز نفوذ می‌کند. همانا نفعه‌ای از قدرت خدا است. رایحه‌ای بس خالص از مجد خدای قادر است، از این روی هیچ آلودگی بدان ره نمی‌یابد. چه پرتوی از نور جاودانی است، آینه بی‌زنگاری از فعل خدا است؛ صورتی از نیکی او است. از دیگر سوی، چون یگانه است، بر همه چیز قادر است، چون ذات خویش ثابت است، مایه نو شدن عالم است و در گذر ایام با گذار از نفوس مقدس ایشان را دوستان خدا و پیامبران می‌گرداند. چه خدا جز آن کس را که با حکمت هم‌خانه می‌شود، دوست نمی‌دارد. همانا از آفتاب زیباتر، از جمله صور فلکی برتر و از نور والاتر است؛ چه از پی نور شب می‌آید، لیک بدی بر حکمت غالب نمی‌آید. از این سوی عالم تا آن سوی به قدرت بال می‌گسترده

و بر گیتی به نیکی حکم می‌راند».^{۴۶} به راستی از سخن منسوب به سلیمان، تأویل جلال‌الدین محمد مولوی درست و زیبا می‌نماید که خاتم کارگشای سلیمان را حکمت می‌داند که دل و خرد، هر دو را دربر می‌گیرد:

خاتم ملک سلیمان است علم
جمله عالم صورت و جان است علم
خاتم تو این دل است و هوش دار
تا نگردد دیو را خاتم شکار.^{۴۷}

روح حکمت خیلی بالاتر و متعالی‌تر از دایره حواس و خرد محض است و شناخت کامل آن به عنوان صفت ذات و فعل الهی، مستلزم تجربه وجودی و شهود دل است، و به صورت نمادین در حکمت یهود، به این امر اشاره شده که به مثابه دختر خداوند،^{۴۸} مادر و عروس بشر،^{۴۹} و نیز به منزله مولود خدا بوده است و شوق بودن با انسان را دارد؛^{۵۰} حکمت، واسطه خدا و انسان، و به دست آوردن حکمت، بر خورداری از دوستی خداوند است.^{۵۱} ازدواج و زناشویی در اینجا معنای روحانی به خود گرفته و نشان می‌دهد که کسب حکمت در پیوستن به او است. همچنین الهه حکمت در کتاب مقدس و نیز در جهان باستان، علاوه بر جذابیت و مطلوب بودن حکمت، دلالت دارد بر اینکه برای رسیدن به الهه حکمت وصلت و پیوند لازم است، تا حکیم به سرور و بهجتی متعالی و جاوید رسد.

سلیمان حکمت را همسر مثالی خود می‌داند: «از عنفوان جوانی او را گرامی می‌داشتیم و در طلبش بودم. بر آن می‌کوشیدیم تا به همسریش گیرم و دل‌داده زیباییش گشتم ... در خویشاوندی با حکمت نامیرایی است و در دل‌بستگی به آن شعفی شریف، و در اعمال دستان آن ثروتی زوال‌ناپذیر، و در هم‌نشینی پیوسته

۴۶. حکمت سلیمان، ۷: ۲۲-۳۰.

۴۷. مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۰۳۰.

۴۸. امثال، ۸: ۲۲.

۴۹. بن‌سیرا، ۱۵: ۲.

۵۰. امثال، ۸: ۲۲-۲۴: ۳۱.

۵۱. حکمت سلیمان، ۷: ۱۴.

آن خردمندی و در مصاحبت آن، نام آوری است. به هر سوی شتافتیم و جستجو کردم، تا آن را از آن خویش سازم. نوباوه‌ای نیک سرشت بودم و مرا نفسی نکو نصیب گشته بود، بل از آن روی که نیک بودم، به کالبدی بری از آلودگی درآمدم، لیک چون دریافتم که جز به عطای خدای داندگی حکمت نتوانم و این خود از خردمندی بود که دانستم نعمت از جانب که درمی‌رسد...»^{۵۲}

همچنین در نسخه یونانی کتاب حکمت سلیمان گفته شده که سوفیا تجلی جلال خداوند و روح القدس، آیین‌های منزله از قدرت او و حتی همسر خداوند معرفی شده است. در متون عرفانی یهود و مسیح به افسانه‌هایی برمی‌خوریم که به چنین وصلتی اشاره دارند. علاوه بر این، «پارسایان» آلمانی، سوفیا (حکمت) را یک الهه (روح مقدس) و عروس مرد دانا می‌دانند، که مانند حضرت آدم قبل از تولد حوا، که از درون او به وجود آمده بود، مرد نیز باید به سوفیای درونش بپیوندد، تا تکامل یابد.^{۵۳}

تشخیص و انسان پنداشتن حکمت و دیگر حقایق از این دست، تفسیر دیگری نیز دارد؛ یعنی حقیقت مطلق (وجود) جز با مشاهده و تجربه شناخته نمی‌شود. از این رو، حکمت حقیقی آن است که با تمام وجود درک شود. مرحله شناخت ابتدایی‌ترین سلوک و مقدمه حکمت است و بخشی از وجود درگیر است و آن ذهن آدمی است، ولی امر وجودی انسان اصل است که ذهن و خرد در خدمت آن است و آن همان قلب و روح آدمی است که از طریق محبت به راه می‌آید. انسان باید قلب خویش را متوجه حقیقت گرداند و آن‌قدر سعی و جهاد کند، تا تمام وجود خویش را در محضر حقیقت مطلق حاضر کرده و خود آن را تجربه کند، و این شناخت مستقیم و کامل را از هر لحاظ تجربه کرده و عین او گردد. در باب مفهوم حکمت، برخی را عقیده بر این است که «Sapere»، ریشه

حکمت «Sapientia» در لاتین، علاوه بر نظاره و بینش، مفهوم «طعم، ذوق و عطر» را نیز می‌دهد، از این رو حکمت در لاتین شناختی نیست که تنها از طریق نظاره و بینش به دست آمده باشد، بلکه در واقع نوعی «لمس»، «تماس» و «اتصال» است.^{۵۴}

وصل و تماس، سخن از یک تجربه و رابطه وجودی و آگاهی و باور را به همراه دارد و آگاهی و باور وجود آدمی را حیاتی دوباره می‌بخشد. در واقع حکمت: «حیات دل مرده، و بینایی چشم‌های نابینا است و مایه شنوایی برای گوش‌های کر و آبی گوارا برای تشنگان می‌باشد که همه در آن سالم و بی‌نیازند»،^{۵۵} آری دل نماد حیات انسان، و حیات آن، با حکمت است؛ «آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم، تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیها است و از آن بیرون آمدنی نیست، این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است».^{۵۶}

دل، سرچشمه حکمت

فرایند حکمت، با حیرت آغاز می‌شود، با تردید ادامه می‌یابد و در یقین پایان می‌پذیرد، حیرت و تردید به خاطر مواج بودن ذهن، جدا افتاده از حق است و دل حرم حق و منزلگاه قرار و یقین است. آدمی نخست دانش و معرفت کسب می‌کند، بصیرت می‌یابد، و نتیجه در گفتار و کردارش نمایان می‌شود، گرچه دانش امر ذهنی است، ولی به بصیرت ختم می‌شود، و در اصل غایت دانش و معرفت و نیز خاستگاه اصلی گفتار و کردار، بصیرت آدمی است که در دل ساکن است. نتیجه اعمال نیز به دل بازمی‌گردد و شروع اندیشه از دل است، از این رو، دل همه کاره است و باید مراقب این موهبت الهی بود.

«آیا در زمین سیر نمی‌کنند، تا صاحب دل‌هایی گردند

۵۲. تأثیر گناه بر معرفت، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۵۵. نهج البلاغه، ص ۲۵۳.

۵۶. انعام، ۱۲۲.

۵۲. همان، ۸: ۲، ۱۷-۲۱.

53. "SOPHIA", pp.8522&8523.





که بدان تعقل کنند و گوشه‌هایی که بدان بشنوند؟ زیرا چشمها نیستند که کور می‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند، کور باشند».^{۵۷} حکمت در معنای اصلی خود در عهد عتیق، آن حکمتی بود که سلیمان از خداوند خواست و خداوند نیز به او دل حکیم و فهیم عطا فرمود.^{۵۸} در اندرزهای حضرت مسیح(ع) نیز آمده است: «حکمت قلب را روشن کند و جلا دهد. و حکمت در دل خردمند چون آب در زمین مرده است، که دلش را حیات بخشد، همچنان که آب زمین مرده را جان دهد. و حکمت در دل حکیم چون روشنایی در تاریکی است که توسط آن در میان مردم راه رود».^{۵۹} دل، «لُبِّ» انسان است؛ زیرا تمامی تکانه‌ها و انگیزشهای نظری و عملی، ابتدا و انتهایش آنجا است؛ ترس و شجاعت، شادی و سرور، غم و حزن، محبت و خشم، اضطراب و هیجان، و نیز تواضع و غرور انسان، همه و همه رابطه مستقیم با دل دارند. دل در رأس وجود آدمی است، تواضع از دل نشئت می‌گیرد و نیز سرپیچی از فرامین خداوند ناشی از فرمان دل است. در اصل اراده آدمی در اختیار دل است، دل است که چیزی را می‌خواهد، تصمیم می‌گیرد و قصد انجام کاری می‌کند، و سرانجام دل است که به سوی خدا بازمی‌گردد، یا از دستورهای خدا سرپیچی می‌کند. تمام پلیدی و ناپاکی انسان در اثر توجه قلب یا دل او، به بدیهایی از قبیل خیالات بد، زنا، فسق، قتل، دزدی، طمع، مکر، شهوت پرستی، چشم بد، غرور و سرانجام کفر و جهالت است: «زیرا هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند. آدم نیکو از خزینه خوب دل خود، چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش، چیز بد بیرون آورد؛ زیرا زیادتی دل زبان سخن می‌گوید».^{۶۰}

تزکیه، مقدم بر حکمت

بین بُعد عملی - اخلاقی انسان و سلوک معرفتی - نظری او، رابطه‌ای دوسویه (دیالکتیکی) برقرار است. حکمت نور است و در ظلمت کده گناه ساکن نمی‌شود، و گناه، تاریکی است و در روشنی دل حکیم نمی‌تواند راه یابد. ملاصدرا معتقد است: کسی که نفس و عقل خویش را از آلودگیها و ظلمت پاک نساخته، شایستگی آن را ندارد که حقایق اشیا را به نظاره بنشیند و کسی که علم الهی فرا نگرفته، سزاوار آن نیست که «حکیم» خوانده شود. برای ادراک حقایق اشیا و معارف الهیه (حکمت)، زهد و ریاضت شرعی ضرورت دارد، چنان‌که حکمای ایران و یونان چنین بودند و بدون صفای روح و پاکی نفس و عقل، شروع حکمت ناممکن و ممنوع شمرده می‌شد، طبیب و شاعر و منجم و صاحبان دیگر علوم و فنون عنوان خود را داشتند، ولی حکیم متفاوت از اینها بود.^{۶۱} قرآن را نیز که نماد حکمت و معرفت است، جز دل‌های پاک در نمی‌یابند.^{۶۲}

آگوستین معتقد بود که «گناه مانع تحصیل حکمت» است.^{۶۳} بی‌حکمت نیست که آن حکیم متعال پس از ۱۱ بار قسم خوردن در سوره شمس، بیان می‌کند که نجات و رستگاری برای کسانی است که نفس خود را از آلودگیها پاک می‌کنند؛ ابراهیم(ع) گرچه در دعای خویش، تعلیم کتاب و حکمت را قبل از تزکیه خواستار بود،^{۶۴} ولی خداوند تزکیه را مقدم بر تعلیم کتاب و حکمت خواند،^{۶۵} در واقع این آیه کریمه بر ضرورت تزکیه برای حکمت اشاره می‌کند که حکمت جز در قلوب پاک ساکن نمی‌شود، و جز به تقوا و محبت میسر نمی‌شود و دوام نمی‌یابد. در روایات اسلامی نیز تأکید شده است: «هرکس در دنیا زهد بورزد و به دنیا بی‌رغبت باشد، خداوند حکمت را در دلش ثابت و

۶۱. کسر الاضنام الجاهلیه، ص ۵۷، مقدمه.

۶۲. واقعه، ۷۹.

۶۳. تأثیر گناه بر معرفت، ص ۳۲۴.

۶۴. بقره، ۱۲۹.

۶۵. بقره، ۱۵۱.

۵۷. حج، ۴۶.

۵۸. اول پادشاهان، ۹: ۱۲ و ۳.

۵۹. تحف العقول، ص ۴۸.

۶۰. لوقا، ۶: ۴۴-۴۵.

پابرجا می‌کند و زبانش را با حکمت گویا می‌سازد».^{۶۶}

عقل، روشنای حکمت

کدام عقل مذموم است و کدام مطلوب؟ کدام عقل است که خدا چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «به عزّت و جلال خودم قسم، خلق نکرده‌ام خلقی را بهتر و خوب‌تر، و از برای من اطاعت‌کننده‌تر از تو باشد و بلندقدر و شریف‌تر و عزیزتر از تو باشد، (بندگان من) به سبب تو موحد و خداپرست می‌شوند، و با تو عبادت می‌نمایند، و مرا می‌خوانند، و به من امیدوار می‌شوند، و مرا طلب می‌کنند، و با تو از من می‌ترسند، و از من حذر می‌نمایند و با تو ثواب می‌دهم، و با تو عقاب می‌کنم».^{۶۷}

معنای مصدری عقل «فهمیدن» و «تدبر نمودن»^{۶۸} است، ولی عقل در اصل خود معنایی مشابه حکمت دارد و آن «حبس کردن» و «در بند آوردن» است.^{۶۹} این در بند و حبس کردن، خاص نفس است که جز خطا و فساد کاری ندارد. از این رو گفته‌اند: «عقل و دانایی تو، از تو محافظت خواهد کرد»^{۷۰} و «فرزندم، از تعلیمی که تو را از عقل دور سازد، خودداری کن».^{۷۱} از دیدگاه قرآن نیز عقل، درک و فهمی است که مطابق با فطرت سلیم و به دور از هواهای نفسانی است.^{۷۲} بنابراین «عقل» مبتنی بر فطرت سلیم، فهمی است که نفس را نگه می‌دارد و او را از هوی و هوسها برحذر می‌دارد و به عبارتی: «عقل نوری در دل است که حق و باطل را جدا می‌کند»^{۷۳} و چنین عقلی برترین موهبت و روشنگر است.

عقل با تعیین حدود نظر و عمل، انسان را از افراط و تفریط بازمی‌دارد. اما همه انسانهای خوب و بد از عقل دم می‌زنند و در این بین میزان عقل چیست؟ تنها اندیشه حاکم بر جهان، عقل الهی است و «کسی که از جانب خدا عقل نیابد، دلش بر معرفت ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد، بسته نگردد».^{۷۴} از این رو، عقل کامل آن است که مبتنی بر اراده حق باشد، چنانچه لقمان به پسرش گفت: «حق را گردن نه، تا عاقل‌ترین مردم باشی، همانا زیرکی در برابر حق ناچیز است»^{۷۵}، غیر از این عقلی است که «عقول آدمیان را به بیراهه خواهند کشید و آنان را از فلسفه ناب روی گردان کرده، خواهند آموخت که نیایش مقدس ما بی‌حاصل است و زهد قلبی، خدمت بی‌دریغ...»^{۷۶} رسول خدا(ص) فرمود: «عقل سه جزء است، هرکس همه را دارد، عقلش کامل است و هرکس همه را ندارد، عقل ندارد، خدا را خوب شناختن، خوب فرمان او را بردن، خوب به صبر بودن بر فرمان او»^{۷۷} و «خدا پیغمبران و رسولانش را به سوی بندگانش نفرستاد، مگر برای آنکه از خدا عقلمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد، نه از پیش خود) پس هرکه نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر؟ و آن که به فرمان خدا داناتر است، عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کامل‌تر است، مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است».^{۷۸} انسان حکیم صاحب عقل الهی است، و اراده خدا را در تمامی امور و پدیده‌ها می‌بیند و صاحب بصیرتی می‌گردد که طریق مستقیم را می‌شناسد و دچار خطا و گناه نمی‌گردد و مسیر معرفت، عبودیت و کمال را به درستی طی می‌کند. اما عقلی که اصالت انسانی دارد و بر مدار نفس می‌چرخد، باعث هبوط از بهشت خواهد بود و چنین عقلی، بی‌عقلی و مذموم است.

۶۶. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۹۷.

۶۷. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۸۰.

۶۸. المصباح المنیر، ج ۲، ذیل واژه «عقل».

۶۹. تاج العروس، ج ۸، ذیل واژه «عقل»؛ ترتیب مقایس اللغه، ج ۴،

ذیل واژه «عقل».

۷۰. امثال، ۲: ۱۱.

۷۱. امثال، ۱۹: ۲۷.

۷۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۵۷.

۷۳. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۷۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱.

۷۵. همان، ج ۱، ص ۱۸.

۷۶. هرمتیکا، حکمت مفقوده فرعونان، ص ۵۳.

۷۷. الخصال، صص ۲۲ و ۲۳.

۷۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹.





تقوی، سنگ بنای حکمت

واژه «الْحَكْمَةُ» (افسار یا دهنه اسب) در مورد انسان نیز به کار رفته است، چنانچه در حدیثی آمده است: «ما من آدم إلا و فی رأسه حَكْمَةٌ» و «فی رأس کل عبد حَكْمَةٌ إذا هم بسیئته فإن شاء الله أن یقدهه بها قدح».^{۷۹} در واقع حکمت برای انسان همانند «حَكْمَةٌ» برای ستوران است، چنانچه از طریق لگام، رفتار ستوران اداره شده و حرکات آنها جهت داده می‌شود، در مورد انسان نیز حکمت به عنوان امری بازدارنده، نظر و عمل او را تحت تأثیر قرار داده و به آن جهت می‌بخشد. تقوی نیز چنین کارکردی دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^{۸۰} و «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ».^{۸۱} این آیات نشان می‌دهد تعلیم الهی و تمییز انسان، وابسته به تقوا است. تقوای الهی تنها ترس از خدا و عذاب الهی نیست، بلکه تقوی، همانند حکمت، به مثابه لگامی است بر عقل و دل که باعث روشنی دیده گردیده و آدمی را از خطا و گمراهی که شیطان در پی آن است، مصون می‌کند.^{۸۲}

سلیمان نیز که در علم و ثروت و قدرت یگانه جهان گشته بود، چنین نصیحت کرده است: «... ای پسر من پند بگیر. ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است. پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه‌دار، چون که تمامی تکلیف انسان این است؛ زیرا خدا هر عمل را یا هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد».^{۸۳} حکمت از نظر سلیمان نیز منوط به کلام و شریعت الهی بوده^{۸۴} و خداترسی و شناخت او، در این کتاب نیز اساس و نقطه شروع حکمت خوانده شده است؛ «ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت

قدوس فطانت می‌باشد».^{۸۵}

در سراسر متون دینی و حکمی، به تقوی سفارش شده و عامل پاکی و اصل و طلیعه حکمت و بصیرت دانسته شده است.^{۸۶} متون عرفانی نیز تقوی را برای سلوک لازم دانسته‌اند. ذوالنون می‌گوید: «مردمان تا ترسکار باشند، بر راه باشند، چون از ترس دل‌های ایشان بشد، راه گم کردند».^{۸۷} اما بهترین تعریف از تقوی از زبان علی(ع) است: «ای بندگان خدا، شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم، که حق خداوند بر شما است، و نیز موجب حق شما بر پروردگار است. از خدا برای پرهیزکاری یاری بخواهید، و برای انجام دستورات خدا از تقوا یاری جوید؛ زیرا تقوا، امروز سپر بلا، و فردا راه رسیدن به بهشت است، راه تقوا روشن، و رونده آن بهره‌مند، و امانت‌دارش خدا، که حافظ آن خواهد بود. تقوا همواره خود را بر امتهای گذشته (و حال) عرضه کرده و بر آینده نیز عرضه می‌کند؛ زیرا فردای قیامت، همه به آن نیازمندند ... پس گوش جان را به ندای تقوا بسپارید، و برای به دست آوردن آن کوشش کنید. تقوا را به جای آنچه از دست رفته به دست آورید و عوض هر کار مخالفی که مرتکب شده‌اید، انتخاب کنید، با تقوا خواب خود را به بیداری تبدیل، و روزتان را با آن سپری کنید، دل‌های خود را با تقوا زنده کنید، و گناهان خود را با آن شستشو دهید. بیماری‌های روان و جان خود را با تقوا درمان، و خود را آماده سفر آخرت گردانید، از تباه‌کنندگان تقوا عبرت بگیرید و خود عبرت پرهیزکاران نشوید. آگاه باشید تقوا را حفظ کنید و خویشتان را با تقوا حفظ نمایید».^{۸۸}

نویسنده کتاب حکمت بن سیرا در وصف تقوی و رابطه آن با حکمت، به زیبایی سخن گفته است: «ترس از خداوند مجد و فخر است، سرور و تاج خرمی است. ترس از خداوند مایه دلشادی است، بخشنده سرور و

۷۹. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۴.

۸۰. انفال، ۲۹.

۸۱. بقره، ۲۸۲.

۸۲. اعراف، ۲۰۱.

۸۳. جامعه، ۱۲: ۱۲-۱۴.

۸۴. امثال، ۲: ۷؛ ۲۸: ۱۶.

۸۵. امثال، ۱۰: ۹؛ ۱۵: ۳۳.

۸۶. برای نمونه نک: انفال، ۲۹؛ امثال، ۱: ۹.

۸۷. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۳۷.

۸۸. نهج البلاغه، ص ۲۶۹.



است و عکس آن نیز صادق است. حکمت «بهر آدمیان گنجی بی زوال است، آنان که به دستش می آورند، دوستی خدای را به خود جلب می کنند».^{۹۴}

حتی سقراطی که به حکمت و خرد شهره عالم است، چنین بیان می کند: «در قافله خدایان، عشق پیشرو بود» و «من همیشه گفته ام جز سخن عشق چیزی نمی فهمم».^{۹۵} گرچه عشق انواع و مراتبی دارد، ولی منظور او عشقی است «خدایی که از اورانیای زیبای آسمان الهام می گیرد و منظور آن شادی بخشیدن به مردمان پرهیزکار است و راهنمایی روندگان راه فضیلت و پرهیزکاری» است؛ «آری قدرت بی پایان عشق چنین است و به ویژه قدرت عشقی که به نیکی تمایل دارد و به حق پرستی و اعتدال می گراید. عشق در میان خدایان و آدمیان تواناترین نیروها است. سرچشمه خویشیهای ما است و بین ما و خدایانی که بر فراز ما هستند، خویشاوندی و دوستی برپا می کند»^{۹۶} و «در رسیدن به این کمال مطلوب [خدایان]، آدمی را راهنمایی بهتر از عشق نیست».^{۹۷}

«و آنان که مؤمن هستند، نزد او در عشق منزل خواهند کرد»؛^{۹۸} چنانچه بیهو قوم اسرائیل را گفت: «من شما را همیشه دوست داشته ام».^{۹۹} ابراهیم به ندای محبت الهی پاسخ داد، جلای وطن کرد و پسر خویش را از سر عشق به قربانگاه برد، و این چنین محرم راز گشت. محبت نیرومندتر از گناه است، می بخشاید و رنج می کشد^{۱۰۰} و به اسرائیل قلبی تازه که توان محبت را داشته باشد، عطا می کند^{۱۰۱} و اسرائیل باید از طریق پرستش و اطاعت از فرامین خدا، محبت خویش را

شادی و عمر دراز است. ترس از خداوند از جانب خداوند است، به راستی آدمی را بر راههای عشق قرار می دهد. بهر آن کس که از خدا می ترسد، جمله امور به سرانجام نیک خواهد رسید و به روز مرگ خویش برکت خواهد یافت، سرچشمه حکمت ترس از خداوند است و از برای مؤمنان این ترس همراه ایشان در رحم آفریده می شود ... و بنیانی ابدی است و به نسل ایشان وفادارانه دلبسته خواهد ماند. کمال حکمت ترسیدن از خداوند است، آدمیان را از ثمرات خویش سرمست می سازد. منزلگه ایشان را سراسر از خواستنیها می آکند و انبارهایشان را از حاصل خویش سرشار می سازد. افسر حکمت ترس از خداوند است که آسایش و عافیت را شکوفا می سازد، این هردو عطیه خدادادند از بهر آسایش و از برای دوستداران او سربلندی فزونی می گیرد. خدا علم و عقل می باراند و مجد دارندگان حکمت را رفعت بخشیده است. ریشه حکمت ترسیدن از خداوند است و شاخسار آن عمر دراز. ترس از خداوند، گناهان را از میان می برد. آن کس که استواری ورزد، هر خشمی را از خود دور می سازد».^{۹۹}

هدایت در جایگاه اندیشه انسان به وجود نمی آید. حتی کتاب خدا به عنوان بارزترین نمود حکمت و هدایت، به یقین جز برای پرهیزکاران تأثیری ندارد^{۱۰۰} و خداوند کسی را که تقوا پیشه کند، معرفت و آگاهی می بخشد^{۱۰۱} و «سرّ خداوند با ترسندگان است».^{۹۲}

عشق، نردبان حکمت

«عشق خداوند حکمتی درخور مباحثات است؛ خدا سهمی از آن را بر ترسایان خویش عطا می کند».^{۹۳} میان حکمت و محبت رابطه ای جدایی ناپذیر برقرار است. محبت به حق تعالی باعث رسیدن به حکمت

۸۹. حکمت بن سیرا، ۱: ۱۰-۲۳.

۹۰. بقره، ۲.

۹۱. بقره، ۲۸۲.

۹۲. مزمو، ۱۴: ۲۵.

۹۳. حکمت بن سیرا، ۱: ۱۰.

۹۴. حکمت سلیمان، ۶: ۱۴.

۹۵. پنج رساله، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۹۶. همان، ص ۲۲۱.

۹۷. همان، ص ۲۵۲.

۹۸. حکمت سلیمان، ۳: ۹.

۹۹. ملاکی، ۱: ۲.

۱۰۰. هوشع، ۱۱: ۸-۹.

۱۰۱. ارمیا، ۳۱: ۳-۵.



نمایان سازد. در عهد جدید نیز عیسی و زندگی و کلمات او، همه نشان از محبت الهی است، در واقع عیسی نماد محبت خداوندی است که پیام دوستی و آشتی را برای قوم مغرور و گناهکار به ارمغان آورد. مشکل یهود و حکمای یونان، دل بود. آنها به بر مدار نفس و خودشیفتگی متوجه حق بودند، از این رو دل جای دیگری بود؛ کلمه خدا (عیسی) تجلی کرد، تا مردم از طریق قلب و دل متوجه حقیقت شوند: «یک آدم، دو ارباب را نمی‌تواند خدمت کند»؛^{۱۰۲} همه وجود باید خالص برای حق، اصل علم و حکمت، باشد و این یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ دل باید متوجه «یک» باشد و قلب باید برای او بتپد و وجود با رنگ الهی رنگین شود: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً».^{۱۰۳}

محبت قلبی، لازمه اطاعت آن حکیم است. این اصل در قوم یهود تحریف شده بود و اکثر قوم سعی داشتند که شریعت ظاهری و محض را جانشین محبت خالص قلبی کنند^{۱۰۴} و ندانستند که بدون توجه قلبی و اشتیاق درونی، ریاکاری است و از طرف خداوند به شدت محکوم شده است.^{۱۰۵} عهد جدید این چنین بر شریعت‌گرایی محض یهود خرده می‌گیرد و شریعت را، محبت به خداوند با تمامی وجود، معنا می‌کند.^{۱۰۶}

ایمان جز این نیست که با تمام وجود و قوای خویش، متوجه حق تعالی باشیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».^{۱۰۷} این رابطه‌ای دوطرفه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^{۱۰۸} است؛ محب، علاقه و توجه شدید به محبوب دارد و در پی رضایت آن خواهد بود و رضایت حق در تبعیت و بندگی ایشان است، و تبعیت از حق، غایت حکمت است و این چنین محبت خدا منجر به حکمت

۱۰۲. متی، ۲۰.

۱۰۳. بقره، ۱۳۸.

۱۰۴. اشعیا، ۱: ۱۰-۱۷؛ عاموس، ۲۱: ۵-۲۶؛ میکاه، ۶: ۶-۸؛ تثنیه، ۱۰: ۱۲.

۱۰۵. متی، ۲۳: ۱۳-۲۸؛ لوقا، ۲۱: ۱-۴.

۱۰۶. متی، ۳۷: ۲۲-۴۰.

۱۰۷. بقره، ۱۶۵.

۱۰۸. مائده، ۵۴.

نیز خواهد بود.

محبت حقیقی، که روشنای آن دین و حکمت است، مسیری هموار برای رسیدن به حکمت حقیقی است: «... آغاز حکمت همانا شوق راستین تعلیم است، دغدغه تعلیم همانا عشق است، عشق همانا پاسداشت شرایع او است، مراعات شرایع همان ضمان فساد ناپذیری است، و فساد ناپذیری سبب نزدیکی به خدا است. بدین‌سان شوق حکمت، آدمی را تا ملکوت برمی‌آورد. پس ای پادشاهان اقوام، اگر اورنگ و عصای سلطنت خوشایند شما است. حکمت را ارج نهدید، تا جاودانه سلطنت کنید».^{۱۰۹}

اخلاص، مقام کاملان حکمت

«أُولُو الْأَلْبَاب» صاحبان «خرد» نیستند؛ زیرا خرد آدمی حاکم بر تمام وجود آدمی نیست، بلکه این قلب انسان است که «لب» و با ارزش‌ترین بخش وجود آدمی است و تمامی فعل و نظر انسان از آن نشئت می‌گیرد و نیز نتیجه کرده‌ها و اندیشه انسانی سرانجام به آن ختم می‌شود. از این رو، اخلاص به دل است و ارزش و کمال آدمی به دل او است، هرچقدر متعلق دل بزرگ‌تر و با ارزش‌تر، ارزش آدمی نیز بیشتر. مهم‌ترین تعلیم عیسی چنین است: «خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار».^{۱۱۰} حکیم کسی است که جهت او در نظر و عمل، حق تعالی است و هیچ عملی از او جز برای رضای حق نیست. از این رو آن حکیم انبیا فرموده است: «هرکس ۴۰ روز خود را برای خدا خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از قلب و درونش می‌جوشد و بر زبانش جاری می‌شود».^{۱۱۱}

الگوی انسان حکیم، خداوند است و در کوشش برای تشبه به او است. حکیم با خرد جهانی آشنا است و از طریق هماهنگ کردن عقل خود با عقل الهی، و اراده

۱۰۹. حکمت سلیمان، ۶: ۱۷-۲۲.

۱۱۰. متی، ۲۲: ۳۷.

۱۱۱. بحار الانوار، ج ۷، صص ۲۴۲ و ۲۴۹.

خود با اراده الهی توانسته است به کمال عقلی دست یابد. چنانچه حکما گفته‌اند: حکیم «چون خدایی در میان انسانها» است.^{۱۱۲}

«با دل و جان بر خداوند توکل کن، بر عقل خود تکیه مکن»،^{۱۱۳} «عقل ما از درک کارهای بزرگ و بی‌شمار او عاجز است».^{۱۱۴} عقلی که حتی اندک تعلقی دارد، «صافی» نبوده و این امر بدون عنایت حق تحقق نخواهد یافت، و صاحبان حکمت برگزیدگانند و خداوند خواسته است، تا آنها از هرگونه خطا و آلودگی مبرا باشند، و قلبی پاک چون «آینه صافی» داشته باشند.^{۱۱۵}

به عبارتی تنها مخلصین، از گناه به دورند^{۱۱۶} و نیز تنها آنان توانایی وصف حق تعالی را دارند؛^{۱۱۷} کسانی که از گناه و خطا مصون هستند و عارف به حق تعالی می‌باشند، تا جز به حکمت و خیر و صلاح، نظر و عملی نداشته باشند؛ آنچه سفارش کنند، طلای حکمت باشد و آنچه گویند عین حقیقت. از این رو «تهذیب یافتگان» و «أُولُو الْأَلْبَاب» مصداق عالی حکمت و آینه تمام نمای حق هستند و کمال و نجات جز با این «مستقیمان در راه حق» میسر نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

۱. موضوع حکمت همانند علم، فلسفه، عرفان و هستی است، با این تفاوت که روش عرفان، شهود؛ روش علم، تجربه؛ و روش فلسفه استفاده از گزاره‌های عقلی است، ولی حکمت از همه روشهای مذکور جهت صلاح و کمال بهره می‌گیرد. همچنین از جهت غایت، علم و فلسفه هردو در پی شناخت و فهم واقعیات هستند و فقط آسایش زندگی دنیایی را لحاظ می‌کنند، ولی عرفان و حکمت، علاوه بر جنبه شناختی وجود،

پیروی از حق یا تشبیه به حقیقت مطلق و سعادت اخروی را نیز دربر می‌گیرند. بنابراین عرفان بیشترین تقارب را با حکمت دارد. علاوه بر این، در زبان قرآن، جنبه بازدارندگی مفهوم عقل - که با واژه خرد امروزی تفاوت دارد - بسیار به آموزه حکمت نزدیک است. معرفی سلیمان به عنوان نماد حکمت در سنت مشترک ادیان ابراهیمی، جامعیت حکمت را در رسیدن به اقتدار و سعادت این جهانی و آن جهانی نشان می‌دهد.

۲. حکمت بر مدار توحید می‌چرخد و میعادگاه الهه حکمت، دل است، و تزکیه، مقدمه و لازمه به آغوش کشیدن عروس حکمت می‌باشد. کابین چنین عروسی، عشق، اخلاص، تقوا و خردمندی است؛ در واقع، پیامد تزکیه و حکمت و دوام آنها، عشق و اخلاص، و تقوا و خردمندی است که هرکدام به نحوی «حکمه‌ای» (مانع و بازدارنده‌ای) بر دل انسان حکیم هستند، او را تابع حق گردانیده و از خطا و گناه بازداشته، و با پرهیز از افراط و تفریط، در مسیر مستقیم به کمال سعادت رهنمایی می‌کنند؛ شگفتا عهدین و قرآن هردو تأکید دارند که شناخت حکمی فقط برآمده از تکاپوی معرفتی نیست، بلکه تزکیه و خوف از خدا، شرط لازم - نه کافی - برای وصال الاهی حکمت هستند.



۱۱۲. فلسفه باستانی چیست، ص ۲۹۱.

۱۱۳. امثال، ۳: ۵.

۱۱۴. ایوب، ۹: ۱۰.

۱۱۵. احزاب، ۳۳.

۱۱۶. ص، ۳۸.

۱۱۷. صافات، ۱۶۰.

- قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.
- آدو، پیر، فلسفه باستانی چیست، ترجمه عباس باقری، نشر علم، ۱۳۸۲ ش.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، *عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ*، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، مطبعة السيد الشهداء، ۱۴۰۳ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷ ش.
- ابن شعبه حرانی، حسن، *تحف العقول*، ترجمه بهزاد جعفری، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰ ش.
- ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد، تفسیر ابن عربی، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- ابن فارس، احمد، *ترتیب مقاییس اللغة*، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، ترتیب و تنقیح: علی عسکری و حیدر مسجدی، قم، مرکز الدراسات الحوزه و الجامعه، ۱۳۸۷ ش.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، *تحقیق ماللهند*، ترجمه منوچهر صدوقی سها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
- اخوان الصفاء، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
- افلاطون، پنج رساله، ترجمه محمود صناعی، تهران، هرمس، ۱۳۸۹ ش.
- پاشایی، حسن، *بررسی تطبیقی مفهوم حکمت در قرآن و عهدین*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، کاشان، دانشگاه کاشان، ۱۳۸۹ ش.
- پورسینا، زهرا (میترا)، *تأثیر گناه بر معرفت (با تکیه بر آرای آگوستین)*، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
- جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، ج ۲، تحقیق: علی اسلامی، قم، اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ش.
- حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ و خرمشاهی، بهاء الدین، *دایرة المعارف تشیع*، ج ۶، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۵ ش.
- حکمت بن سیرا براساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴ ش.
- حکمت سلیمان براساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ ش.
- دورانت، ویلیام جیمز، *تاریخ تمدن*، ترجمه امیرحسین آریان‌پور و دیگران، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- همو، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
- دیلمی، حسن بن محمد، *ارشاد القلوب*، سید هدایت‌الله مسترحمی، تهران، مصطفوی، ۱۳۴۹ ش.
- همو، *اعلام الدین فی صفات المؤمنین*، قم، مؤسسه آل بیت، ۱۴۱۴ ق.
- راسل، برتراند، *عرفان و منطق*، ترجمه نجف دریابندی، تهران، ناهید، ۱۳۸۶ ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق و اعداد: نزار مصطفی الباز، مکتبه نزار مصطفی الباز، بی تا.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، طبعه الكويت، بی تا.
- سجادی، سید ضیاء الدین، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، تهران، سمت، ۱۳۸۰ ش.
- سجادی، سید جعفر، *فرهنگ معارف اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
- سید رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ۱۳۸۲ ش.
- شختر، حبیب و دیگران، *واژه‌های فرهنگ یهود*، ترجمه منشه امیر و دیگران، نشر امیر، بی تا.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *ترجمه مفاتیح الغیب: کلید رازهای قرآن*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولی، ۱۳۶۵ ش.
- همو، *کسر الاضنام الجاهلیه*، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۱ ش.



- صلیبا، جمیل، شرح المصطلحات الفلسفیه، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ش.
- عطار، محمد بن ابراهیم، تذکرة الاولیاء، تصحیح: نیکلسون، تهران، چاپخانه مرکزی، ۱۳۲۱ش.
- علمی اردبیلی، علی، فرهنگ فلسفه و اعلام وابسته، مشهد، امامت، ۱۴۰۴ق.
- فرک، تیموتی؛ و گندی، پیتر، هرمتیکا، حکمت مفقوده فرعونان، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴ش.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، تصحیح: محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، بی نا، ۱۳۴۷ق.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطایف الاشارات، تحقیق: ابراهیم بسیونی، الهيئة المصرية العامة للكتاب، بی تا.
- کتاب مقدس (ترجمه تفسیری)، انجمن بین المللی کتاب مقدس، بی تا.
- کتاب مقدس (ترجمه قدیم)، انجمن کتاب مقدس ایران، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، اسلامی، بی تا.
- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۲ش.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۰ش.
- هال، لوئیس ویلیام، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سروش، ۱۳۶۳ش.
- Quispel, Gilles, "SOPHIA" in: *Encyclopedia of Religion*, editor in chief: Lindsay Jones, 2nd ed, USA, 2005.
- *The Holy Bible*, King James, USA The Gideons International, 1965.

